

اعتصاب عمومی ۱۹۲۲ در هلندی



خودروهای زره‌پوش از تردد اعتصاب‌شکنان در جریان اعتصاب عمومی محافظت می‌کنند

برگرفته از:

<https://files.libcom.org/files/The%201926%20general%20strike%20in%20Hackney.pdf>

برگردان: پویندگان تجارب تاریخی-طبقاتی-جهانی کارگران

روایت بری برک از اعتصاب عمومی سال ۱۹۲۶ بریتانیا در منطقه هکنی شرق لندن:

در روزهای پراشتهای ماه مه ۱۹۲۶، زمانی که ندای اعتصاب سراسری در بریتانیا طنین‌انداز شد، محله هکنی لندن نیز به صحنه نبرد کارگران برای احقاق حقوق خویش تبدیل گشت. در قلب این تحرکات، «شورای اقدام هکنی» با اشغال سالن بوکس محلی «مَنِر هال» در خیابان کِنِمیور (ظاهراً شماره ۱۶)، آنجا را به ستاد فرماندهی خویش بدل ساخت. این مکان، که روزگاری مشتنزنها در آن به رقابت می‌پرداختند، اکنون میزبان جلسات بی‌وقفه شورا بود؛ جایی که گزارشها از گوشه و کنار منطقه گرد می‌آمد و فرمانهای هماهنگی صادر می‌شد.

اما اعتصاب به شیوه‌ای یکپارچه پیش نمی‌رفت. برخلاف تصور، نه همه کارگران به یکباره از کار بازایستادند. برخی، مانند کسبه خرد، از سوی اتحادیه کنگره کارگری (TUC) معاف شده بودند، مشروط بر آنکه خود را به شورای اقدام معرفی کنند و دلایل خویش را برای ادامه کار بازگو نمایند. اگر شورا قانع می‌شد، به آنها مجوزی اعطا می‌گردید که برچسبی با عنوان «با اجازه اتحادیه کنگره کارگری (TUC)» بر وسایل نقلیه‌شان می‌چسبید. جالب آنکه همین برچسبها، با رضایت کامل اعتصاب‌کنندگان، به نشانه اتحاد بر در و دیوار نقش می‌بست.

در آن روزهای پرخروش، گردهمایی‌های پرشور در سراسر هکنی به‌ویژه در گذرگاههای حیاتی مانند خیابان «مِر» و جاده «کینگزلند»، شریانهای اصلی منطقه، و همچنین در «پارک ویکتوریا» برگزار میشد. اما این اتحاد و همبستگی، همواره زیر سایه تهدید پلیس قرار داشت. اعمال خشونت پلیس همیشه چالشی برای معترضان بود، و این موضوع در جاده کینگزلند در روز چهارشنبه، ۵ مه، به اوجی غیرمعمول و ترسناک رسید. یک شاهد عینی به یاد می‌آورد:

«کل منطقه آکنده از جمعیتی هراسیده اما مصمم بود. خیابانها و پیاده‌روها شلوغ و پرازدحام بودند؛ گاریهای اسبی، کامیونها و وسایل نقلیه غیرمجاز مورد حمله قرار گرفته بودند. پلیس با نیروی انبوه حاضر شده بود و فکر میکنم برای مدتی شرایط را میشد بحرانی توصیف کرد.

اوج درگیری زمانی بود که نیروی تازه‌نفس پلیس در حاشیه منطقه ظاهر شد. شنیدم یکی از مأموران فریاد زد: «به این حروم‌زاده‌ها حمله کنید! از هرچه دارید استفاده کنید!» و آنها همین کار را کردند. دیدم که مردان، زنان و حتی جوانان مانند مهره‌های بولینگ نقش بر زمین شدند. گویی صحنه‌ای از کشتار پیترو تکرار میشد. اگر پلیس مسلح به چیزی بیش از باتوم و چکمه بود، جاده کینگزلند می‌توانست در تاریخ به عنوان فاجعه‌ای خونین تر ثبت شود.»

در همان روز، پلیس در دیگر نقاط هاکنی نیز با باتوم به مردم حمله کرد. مردان آمبولانس سنت جان، یک روز بعد یا چیزی نزدیک به آن، در جاده کینگز لند ایستگاه درمانی موقتی برای مجروحان برپا کردند.

دیپوی تراموای خیابان مِر (که امروز احتمالاً گاراژ اتوبوس انتهای خیابان نَروی است) در همان چهارشنبه شاهد درگیری دیگری شد. تمام کارگران این دیپو از روز اول اعتصاب، همراه با دیگر کارگران حمل و نقل، دست از کار کشیده بودند و دیپو کاملاً خالی بود. حتی کارکنان آشپزخانه نیز به خانه رفته بودند و تنها خط پیکتینگ (اعتصاب کنندگان نگهبان) بیرون دیپو باقی مانده بود. ناگهان، تحت محافظت نظامی، گروهی از «داوطلبان میهن پرست» ظاهر شدند تا سرویس تراموا را راه اندازی کنند.

خط پیکتینگ **حائل** چندان بزرگ نبود که مانع ورود آنها شود، اما وقتی داخل شدند، خبر به هری لی و شورای اقدام او در خیابان کِنمیور رسید. در عرض چند دقیقه، فضای بیرون دیپو مملو از اعتصاب کنندگان شد. موضع آنها روشن بود: «شکست خورده‌ها (سیاهی لشکرها) اعتصاب شکنان!» شاید توانسته‌اند وارد شوند، اما ما نمیگذاریم بیرون بروند!»

تمام آن روز، جمعیت همچنان بیرون دیپو تجمع داشتند و حتی یک تراموا هم به حرکت درنیامد. با فرارسیدن غروب، آن «اسیران» دیپو دریافتند که معده‌هایشان به قاروقور افتاده است! هیچکدام غذایی همراه نداشتند و کارکنان آشپزخانه هم در صف اعتصاب کنندگان بودند. سرنوشتشان چیزی جز گرسنگی کشیدن نبود.

چندبار تلاش کردند تا از محاصره بگریزند، اما هر بار ناموفق بودند. نزدیک نیمه‌شب، رئیس پلیس محلی با چهره‌ای درهم‌رفته در مَترِ حال حاضر شد و اینبار با چرب‌زبانی از شورای اقدام درخواست کمک کرد. اما پاسخ هری لی آنچنان تند بود که هوای سالن را هم تلخ کرد!

ساعات اولیه صبح پنجشنبه شاهد فرار چندتن از دیپو بود، اما اعتصاب کنندگان آنها را در امتداد خیابان مِر تعقیب کردند—از کنار خیابان ول تا سه راهی مثلث (تری‌انگل)—جایی که در نهایت متواریان مثل موش به دام افتادند. طعنه روزگار اینکه دقیقاً در همان نقطه یک آبخوری پر از آب مخصوص اسبها قرار داشت! پس جای تعجب نبود که سیاهی لشکرهای آن روز با شکم‌های خالی و لباسهای خیس، نقشه شکست خورده‌شان را به خانه بردند. پس از این ماجرا، دیگر هیچ تلاش دیگری برای خارج کردن تراموا از دیپو انجام نگرفت.

شورای هکنی، که دیگر در اختیار کارگران نبود، بی‌پروا از اقدامات ضداعتصاب حمایت می‌کرد. آنها از همان ابتدا با جازنی تمام از داوطلبان خواستند تا خدمات ضروری را از سر بگیرند. حتی دفتری در کتابخانه عمومی روبروی تالار شهر به راه انداختند تا سیاهی لشکرها در آن ثبت‌نام کنند—دفتری که هر روز از ساعت ۹ صبح تا ۸ شب، مشغول پذیرایی از "میهن پرستان" بود! در آن برهه، حتی یک نماینده کارگری هم در شورا نبود—

همه کرسی‌ها در اختیار «اصلاح‌طلبان شهرداری» (ائتلافی از محافظه‌کاران و لیبرال‌های ضدسوسیالیست) قرار داشت.

اما نکته طنزآمیز اینجا بود: موضع هکنی در تقابل کامل با شوراهای همسایه—شوردیچ و بتنی گرین—قرار داشت. در آن مناطق که تالارهای شهر زیر پرچم سرخ کارگری می‌درخشیدند، همان ساختمانهای شهرداری به مقر اصلی اعتصاب‌کنندگان تبدیل شده بودند!

شورای هکنی روز پنجشنبه دست به کار شد: کمیته فرعی ویژه برای مدیریت بحران تشکیل داد و گروهی از پلیس‌های ویژه را، مزین به نشان شهرداری، برای محافظت از ساختمانها سازماندهی کرد. در میان این گروه، چهره‌آشنایی دیده میشد: پسر شهردار که تازه از آکسفورد فارغ‌التحصیل شده بود و حالا در تالار شهر «خدمت» میکرد!

روزنامه محلی هکنی گزت به دلیل اعتصاب چاپخانه‌داران نتوانست به شکل عادی منتشر شود. در عوض، سردبیر یک بولتن تک‌صفحه‌ای اضطراری را جایگزین کرد که شماره دوم آن در دوشنبه، ۱۰ مه، به‌ویژه خواندنی بود. زیر تیتل درشت «نظامیان به هکنی رسیدند»، گزارش ادامه می‌یافت:

«پارک ویکتوریا به روی عموم بسته شد. ساکنان محله در سحرگاه شنبه با غرش کامیون‌های سنگین از خواب پریدند و با سپیده‌دم، چادرهای نظامی را دیدند که مثل قارچ دور سکوی موسیقی سبز شده بودند! طبق اخبار موثق، نیروهای تفنگداران لنکاشر شرقی، یک هنگ گارد سلطنتی و هنگ میدلسکس در پارک مستقر شده‌اند. همچنین گروهی دیگر از سربازان منظم پایگاه موقتی در نزدیکی مارش‌های هکنی ویک برپا کرده‌اند.»

معلوم نبود این اقدام نظامی تهدید صرف بود یا طرحی برای سرکوب، اما در هر حال، تعداد معترضان نه تنها کم نشد، بلکه افزایش یافت. با وجود شایعات پراکنده درباره بازگشت برخی کارگران، آمار اعتصاب در هفته دوم حتی از روزهای اوج سوم مه نیز پیشی گرفت. تمام کارخانه‌های بزرگ منطقه در محاصره خطوط پیکتینگ بودند، از جمله: کارخانه رنگ برگرز در هکنی ویک، شرکت پلیکوف لیمیتد (تولیدکننده پوشاک در خیابان ول) و کارخانه مبلمان زینکنز در خیابان مر که ستون فقرات صنعت منطقه محسوب می‌شد.

تمام خدمات عمومی یا تعطیل شده بودند یا به دست افراد نابلد با مضحکه‌ای از کارایی اداره می‌شدند. هکنی گزت در گزارشی طنزآمیز فاش کرد: سه پسر نوجوان از کلوپ Clove (فارغ‌التحصیلان مدرسه هکنی داونز) راه‌آهن را اداره می‌کردند و قطار بین لیورپول استریت و چینگفورد را می‌راندند! یکی از داوطلبان در زباله‌سوز شهرداری، کشیشی بود که با بیل به جنگ کوه‌های زباله می‌رفت! شاید همین آشفتگی بود که شورای شهر را به این فکر انداخت تا جلسه پنجشنبه خود را با دعای ربانی به پایان ببرند—گویی تنها کمک را از آسمان می‌توانستند انتظار داشته باشند!

اعتصاب عمومی در روز چهارشنبه ۱۲ مه به شکلی غیرمنتظره به پایان رسید، در حالی که بسیاری از کارگران همچنان روحیه‌ای بالا و مصمم داشتند. اما رهبران کنگره اتحادیه‌های کارگری (TUC) که ظاهراً از ابعاد گسترده‌ی جنبشی که خود آغازگر آن بودند هراسیده بودند، ملتمسانه و بدون هیچ شرطی در مقابل نخست‌وزیر استنلی بالدوین در شماره ۱۰ داونینگ استریت تسلیم شدند.

وقتی خبر پایان اعتصاب به مقر فرماندهی در خیابان کِنمیور رسید، نخستین واکنش نابوری بود. روی دیوارها اطلاعیه‌هایی نصب شد که به کارگران هشدار می‌داد به "بلوف بی‌بی‌سی" اعتماد نکنند. اما با انتشار اطلاعیه رسمی بازگشت به کار، بسیاری ابتدا تصور کردند که اعتصاب به پیروزی رسیده است. روزنامه هکنی گزت گزارش داد:

«شایع شده بود که معدنچیان بدون هیچ کاستی در دستمزد به کار بازمی‌گردند. فریادهای «ما بردیم!» و هورا کشیده شد و بخشی از جمعیت شروع به خواندن سرود «پرچم سرخ» کردند.»

اما وقتی حقیقت آشکار شد، که تسلیم بی‌قیدوشرط رهبران اتحادیه بود، واکنش مردم به گفته شاهدان «غوغایی خونین» توصیف شد. ژولیوس جیکوبز، از فعالان هکنی در دوران اعتصاب، به یاد می‌آورد که مؤدبانه‌ترین لقبی که به TUC دادند «حرامزاده‌ها» بود:

«چهره همه یکباره درهم رفت. چهره‌هایی که تا آن لحظه با اشتیاق همراه بودند. همه چیز داشت به خوبی پیش می‌رفت و پیروزی در دسترس به نظر می‌رسید.»

با این حال، برخلاف رهبران‌شان، کارگران هنوز در حالتی مبارزه‌جویانه بودند. آن شب، راهپیمایی عظیمی برگزار شد: هزاران معترض از مَنرِ هال در خیابان کِنمیور حرکت کردند، از مسیر خیابان‌های مِر و ول گذشتند و به سمت هکنی ویک و هومرتون رفتند. نقطه پایانی تجمع، کارخانه برق هکنی در انتهای خیابان میل‌فیلدز بود. یک گروه موسیقی با طبل و فلوت جمعیت را همراهی می‌کرد و دو مرد با بنری بزرگ پیشاپیش راهپیمایی حرکت می‌کردند.

پلیس پیش از رسیدن معترضان، با یک کامیون پلیس (که راننده‌اش از نیروهای ویژه بود) به محل کارخانه رسید. وقتی درهای کامیون باز شد، سربازانی با لباس نظامی و کلاه‌خود در داخل دیده شدند. راهپیمایی آنقدر طولانی بود که سخنرانان مجبور شدند پس از برگزاری یک گردهمایی در جلوی صف، به انتهای صف، که حدود یک‌سوم مایل امتداد داشت، بروند و تجمع دیگری ترتیب دهند.

بازگشت به کار در هکنی عموماً بدون درگیری انجام شد، اما در برخی موارد، اعضای رادیکال اعتصاب، هرچند نه به شدت دیگر نقاط کشور، مورد آزار و حتی اخراج قرار گرفتند.

منبع تاریخی:

این متن برگرفته از کتاب «شورش‌یانی با آرمان: تاریخچه شورای اتحادیه‌های هکنی ۱۹۰۰-۱۹۷۵» نوشته
بری برک (انتشارات شورای اتحادیه‌های هکنی و انجمن آموزش کارگران هکنی، ۱۹۷۵) است.
متن اصلی از:

<http://hackneyhistory.wordpress.com/2013/01/03/not-a-thing-was-moving-hackney-and-the-1926-general-strike/>

گردآوری شده است.